

ماری- ژرپاز یا آنگونه که شاهر او را می نامند ماریجو زنی فرانسوی است که در هندوستان شیفته و دلباخته اکتاویو پاز شد، همسر شاهر در زمان انجام مصاحبه خود را برای برگزاری جشن سالگرد هشتادمین سال تولد شاهر آماده می کند. (اکتاویو پاز متولد ۳۱ مارس ۱۹۱۴ بود و این مصاحبه در ماه مارس ۱۹۹۴ با همسر وی انجام شده است)، شاهری که جایزه ادبی نوبل را در فهرست افتخارات خود دارد. همسرش معتقد است که برای وی اکتاویو همسر بهتری است تا یک نویسنده.

## ماری- ژرپاز

### از عشق و زندگی با

اکتاویو

### می گوید

مصاحبه از: آناسیسلیا تررازاس

ترجمه رامین مولایی

□ اکتاویو چه کرد که دلباخته اش شدید؟  
● او مجموعه ای شاد و باطراوت از تمامی عناصریست که تاکنون کشف شده اند و با بهترین ترکیب!

□ و اما لحظات آشنایی شما باهم...؟

● سال ۱۹۶۲ بود که در یک مهمانی باهم آشنا شدیم. در ایوان خانه ای مجلل و زیبا در محله ساندر ناگار Sander Nagar دهلی. آن زمان اکتاویو به تازگی به عنوان سفیر مکزیک به دهلی آمده بود. من بسیار جوان بودم و از مدت ها پیش در هندوستان زندگی می کردم... آن ساعت خوش و درخشان، به هنگام غروب طلایی و افسانه ای هند که در زیر نور آن تمامی اجسام و موجودات طبیعت تغییر حالت می دهند، لحظه ای به یادماندنی (انگار همین دیروز بود) عطر دل انگیز گل ها و گیاهان از باغ برمی خاست و در تمام هوا پراکنده می شد و طوطی ها با پروازشان بر روی این پرده زیبا خطوطی می کشیدند. ساری های الوان خانم های هندی مهمان، نور خورشید را در محیط می پراکنند. من در گوشه ای از ایوان با دوستانم گرم صحبت بودم که یک دفعه اکتاویو پیدایش شد...

او را در لباس رسمی شب سفیدش با کراوات آبی و زرشکی منحصر به فردش کاملاً به خاطر دارم و برعکس اصلاً یادم نیست خودم چه لباسی پوشیده بودم، تنها به خاطر دارم که انگوهایی از یاس سفید به دست داشتم که توجه اکتاویو را جلب کرده بودند و به او گفتم که آن ها را از دکای در محله «گن نادت پلاس» که صاحبش پیرمردی جذامی است خریدم! او بهتش زده بود و نمی دانم از آن ها خوشش آمده بود یا منزجر شده بود، اما بسیار دلنشین و جذاب به صحبت هایش ادامه داد. بدون شک اکتاویو آن شب حضوری برجسته در آن مهمانی داشت.

... بعدها بارها در مجالسی که بیشتر شرکت کنندگانش را دیپلمات ها، هنرمندان و روشنفکران تشکیل می دادند همدیگر را ملاقات می کردیم و همیشه نیرویی نامرئی ما را به یکدیگر جلب می کرد.

آن روزها من آثار بالزاک را می خواندم و به یاد دارم هنگامی که با او راجع به یکی از رمان های بالزاک

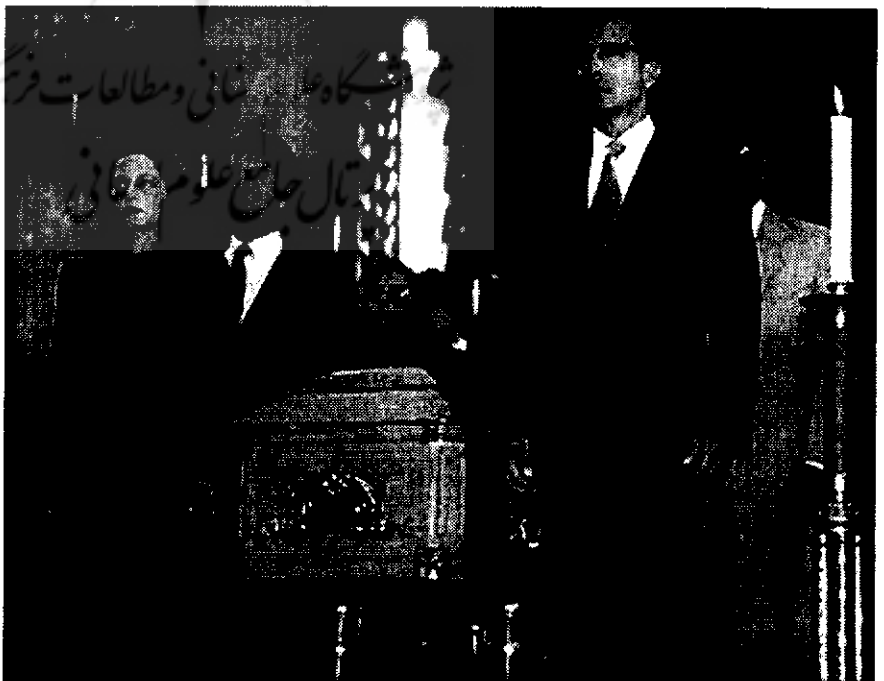


# لحظه درخشان

# نخستین دیدار با

# اکتاویو

# در غروب افسانه ای هند



□ آیا اکتاویو تأثیری بر ماریجو به عنوان یک هنرمند داشته است؟

● اولین اثر شاعر بر من واقعاً فاجعه بود: من اشعاری متأثر از کارهای او نوشته بودم! و این آخر راه من بود! و ترجیح دادم راه‌های دیگری را جست‌وجو کنم، پشیمان هم نیستم.

□ چه کارهایی را در زمینه هنرهای تجسمی پسندیده‌اید؟

● طی سفری بلندمدت به ایتالیا در ویلا جولیا در شهر ژم اثری دیدم که مرا مسحور خود کرد. من غایت زیبایی مردانه را در مجسمه آپولو مشاهده کردم. ظرافت و کمال فیزیک اندام و نیز لیخند جادویی و سحرانگیز این اثر ترکیبی غیرقابل توصیف از زیبایی زمینی و کمال روحانی و آسمانی است.

□ و اما ماری - ژُز به عنوان یک هنرمند و نیز همسر...؟

● این را دیگر باید از اکتاویو بپرسید و یا اشعارش را بخوانید!

□ همسران کدام‌یک از آثار شما را بیشتر از بقیه می‌پسندند؟

● همین سؤال را یک روز از او پرسیدم و به من گفت: چشمان شب را که مجموعه‌ایست تخیلی در بزرگداشت مارسل پروست تحت عنوان شخصیت‌های برآمده از یک کتاب، اما می‌توانم کارهای تازه‌ای بسازم که شاید او آن‌ها را بیشتر پسندد.

□ از آثار باز که شما آن‌ها را بیشتر دوست دارید؟

● این سؤال سختی است، اما گمان می‌کنم بتوانم شعری از او را انتخاب کنم. یکی از اشعار بلند او به نام شب‌های ایلدفونسو Ildfonso یا هوای ناب و یا شعر کوتاهی مثل:  
آتش خفته در شب،  
آب خندان بیدار...

مجموعه شعر کرانه شرفی (۱۹۶۸ - ۱۹۶۲) اختصاص دارد به ماری - ژُز. اولین چاپ این کتاب در ماه مه ۱۹۶۹ منتشر شد. در کرانه شرفی شاعر به توصیف زن فرانسوی‌الاصلی می‌پردازد که مدت سه دهه با او زندگی کرده است. زنی که با الهام از او می‌سراید:  
بامم گذر می‌کنم.  
از ابعاد چهارگانه و سه زمان  
و به روز آغازین بازمی‌گردیم  
حال زوال‌ناپذیرست...

### اولین اثر اکتاویو بر کار من واقعاً فاجعه بود من اشعاری متأثر از کارهای او نوشته بودم پشیمان نیستم اما ترجیح دادم راه‌های دیگری را جست‌وجو کنم



### آن ساعت خوش و درخشان در غروب طلایی و افسانه‌ای هند بود در گوشه‌ای از ایوان با دوستانم گرم صحبت بودم که یک دفعه اکتاویو پیداایش شد

پرداخته است و کلاً کار می‌کند. برای اولین بار در سال ۱۹۹۰ تابلویی از کارهایش را در نمایشگاهی جمعی به نمایش گذاشت. روبرت، اریلیمان مدیر مرکز فرهنگی هنر معاصر شهر مکزیکو هدف او را در راهنمای آثار نمایشگاه این گونه عنوان کرده است:  
«شان دادن اهمیتی که آثار شاعر و نویسنده معاصر اکتاویو یاز در پنجاه سال اخیر برای آمریکا و اروپا داشته است!»

□ به عنوان هنرمندی که به اکتاویو عشق می‌ورزد نظر شما راجع به چشم‌ها و نگاه او چیست؟

● چشم‌ها می‌بینند و نگاه قضاوت می‌کند! و من به قضاوت او در مورد کارهایم اطمینان و اعتقاد کامل دارم و خوشبختانه همیشه هم با یکدیگر توافق نداریم. درباره چشم‌هایش و نوع نگاه او از نقطه‌نظر فیزیک‌ی به‌درستی که آن‌ها وسیله‌هایی قدرتمند برای مسحور کردن مخاطبینش هستند. بر تابلویی از وی که در سال ۱۹۹۰ برای عرضه در نمایشگاه ویژگی‌های نگاه کار کردم این عنوان را نوشتم: این نگاه توست، یا چشمان آبی یک

صحبت کردم، شناخت کامل و ذکر جزئیات آن کتاب توسط او مرا بسیار متعجب کرد! در آن موقع ما به فرانسه با یکدیگر صحبت می‌کردیم. با این‌که من با زبان اسپانیایی آشنایی داشتم اما جرأت نمی‌کردم به این زبان صحبت کنم... دو سال بعد هندوستان را ترک کردم و به پاریس بازگشتم. در پاریس باز همدیگر را یافتیم و به اتفاق او به دهلی بازگشتم.

□ در این اوقات چطور؟ باهم به فرانسه صحبت می‌کردید یا اسپانیایی؟

● ما هم به فرانسه و هم به اسپانیایی صحبت می‌کردیم، بسیاری از اوقات او به فرانسه و من به اسپانیایی! و مثل زبان مادریمان!

□ او شما را به چه نامی صدا می‌زند؟ یا تلفظ اسپانیایی یا فرانسوی؟

● او مرا ماریجو صدا می‌زند (Marijó) منتهی با دیکته Marillo مثل دیکته نام من در فرانسه.

□ بهترین اوقاتی را که با هم گذرانده‌اید...

● این کاملاً خصوصی است و نمی‌توانم به آن جواب بدهم.

□ شخصیت و رفتار اکتاویو در منزل چه‌طور است؟

● او رفتاری غیرعادی ندارد، همچنین خرده‌گیر، متظاهر، محافظه‌کار، راحت‌طلب و یا خشک و عصاقورت‌داده هم نیست. سرشت بسیار حساس و تندمزاجی (مثل خودم) دارد. صاف و ساده، اهل بگویند و همچنین بسیار سخاوتمند و از خساست بیزار است. در کارهای خود به‌خصوص خلق آثارش مصمم و بااراده است، با خودش سخت‌گیر و با دیگران (از جمله من) بسیار شکیبیا و صبور است. در عین حال خدا را شکر که او یک قدیس نیست!... با این‌که بسیار زیاد می‌نویسد، اما خودش می‌گوید: تیل هستم! برترین ویژگی و نیز بزرگ‌ترین نقص او: صداقت و پاک‌ی اوست!...

□ قصد دارید چه هدیه‌ای برای تولدش به او بدهید؟

● از آن‌جا که من، نه پنه لوبه هستم و نه بافتنی بلدم قطعاً به او لباس بافتنی هدیه نمی‌دهم! و چون او تمام کتاب‌ها را خوانده به او کتاب هم نخواهم داد! و ضمناً اگر به شما بگویم هدیه‌ام چیست، دیگر برایش جالب و غیرمنتظره نخواهد بود!...

□ در آستانه سالگرد تولدش چه نظری دارد؟

● ترجیح می‌دهد که بیستمین سال تولدش را جشن بگیرد با تجربه هشتادساله‌اش!

ماری - ژُز باز از نوزده‌سالگی به هنرهای تجسمی

پاز از گلازهای ساخته شده توسط ماری - ژر همانند حاصلی غیرقابل تصور کار و بازی و یا به عنوان گفت‌وگویی میان این‌جا و آن‌جا یاد می‌کند و ماری - ژر هم در این‌جا و هم در آن‌جا به پاز نزدیک است.

□ راجع به اکتاویو باریش چه نظری داری؟

● به او همانند آدم دیگری نگاه می‌کنم و این موضوع احساسی در من به‌وجود آورده که زیاد هم از آن ناخشنود نیستم و آن این‌که انگار شوهر تازه‌ای دارم! همان‌طور که اکتاویو می‌گوید: من خودم هستم اما خودی دیگر!

□ کدام یک از عادات اکتاویو شما را شیفته خود می‌کند؟

● عشق او به شعر. همه روزها شعر می‌خواند عین بقیه که باید هرروز آب بنوشند.

□ ماریجو و اکتاویو در ساعات فراغتشان چه می‌کنند؟

● سعی می‌کنیم از وقت خود کمال استفاده را بکنیم. سینما را خیلی دوست داریم. اکتاویو تمایل زیادی به فیلم‌های علمی - تخیلی دارد. همچنین به انواع موسیقی گوش می‌دهیم: کلاسیک، جاز، موسیقی هند (سی‌تار) و راک

□ چه غذایی را بیشتر از همه دوست دارد؟

● یک غذای مراکشی (جایی که من کودکیم را آن‌جا گذراندم) به‌نام تاختینه که با نوعی کشمش و سبزی‌های مخصوص طبخ می‌شود. همین‌طور سالادهایی که در آن‌ها هویج و سیب‌زمینی هم باشد.

□ اکتاویو چه عادت خاصی برای نوشتن دارد؟ مثلاً برای نوشتن مقالات یا شعرهایش، بیشتر در چه ساعاتی به نوشتن می‌پردازد؟

● ساعت و عادت خاصی برای نوشتن ندارد. همه ساعت‌ها و مکان‌ها برای او مناسب هستند. یک‌بار شاهد بودم که در یک سفر دریایی و به هنگام طوفانی شدید یک شعر نوشت!

□ ساعات خوب و خوشی که با او داشته‌اید؟

● تمامی لحظات زندگی ما خوب و خوش بوده است!

□ دوستانی که فقدانشان باعث تأسف بسیار وی شده است؟

● متأسفانه تعدادشان بسیار است. لوتیس بونوئل، خولیو کورتاسار، رگوستاس پاپائونو، الیزابت بی‌شاپ، سه‌ورو ساردی و...

ماری - ژر و پاز امسال ۱۹۹۴ علاوه بر تولد شاعر،

سی‌آمین سالگرد ازدواجشان را نیز جشن می‌گیرند.

□ اکتاویو را به عنوان سفیر مکزیک در هند چگونه دیدید، هنگامی‌که حوادث سال ۱۹۶۸ رخ داد و او تصمیم به استعفا گرفت و این موضوع چه تأثیری بر روی روابط شما با یکدیگر و یا با دوستانش گذاشت؟

● روزهایی پرتنش و شب‌های بی‌خوابی سختی بودند و منجر به تصمیمی شدند که من نیز تأییدش کردم. ما وقایع ماه مه را با دقت پیگیری می‌کردیم و هرگاه اخبار جدیدی از مکزیک دریافت می‌کردیم، اکتاویو به‌شدت غمگین و افسرده می‌شد. رویارویی با این وقایع وحشتناک، چاره‌ای برای اکتاویو باقی نگذاشت جز این‌که از سفارت کناره‌گیری کند. این بسیار دردناک بود، چراکه ما در هند با یکدیگر آشنا شده بودیم، آن‌جا زندگی‌مان را شروع کردیم و همانند ساکنان جزیره‌ای به‌دور از گزند زمان زندگی کرده بودیم. اما نه او و نه من لحظه‌ای به خودمان شک راه ندادیم. من به تعهد اخلاقی و وجدان بیدار او پی بردم. و هنوز هم به خاطر این امر او را تحسین می‌کنم.

عکس‌العمل مردم مرا بسیار دلگرم کرد. به محض انتشار خبر تصمیم اکتاویو حلقه‌ای از هواداران نه فقط از دوستان، بلکه از اشخاصی که آن‌ها را نمی‌شناختیم به دور ما جمع شدند. روشنفکران، دانشجویان، هنرمندان و خلاصه همه گروه‌ها، تصمیم گرفتیم مدت دیگری را در هندوستان بگذرانیم. به‌همین خاطر با قطار از دهلی به بمبئی رفتیم و سپس با کشتی عازم اروپا شدیم. در ایستگاه راه‌آهن دهلی از دیدن جمعیت بدرقه‌کننده به هیجان آمدم و این وضع در ایستگاه‌های بین راه تا بمبئی نیز ادامه داشت. دانشجویان و مردمی که آرزوی خیر خود را بدرقه راه اکتاویو می‌کردند، با حلقه‌های گل همبستگی خود را با او همانند یک هموطن ابراز داشتند.

□ عزیمت شما همراه اکتاویو به مکزیک...

● ما به‌دلیل مشکلات سیاسی در آن سال‌ها بلافاصله به مکزیک سفر نکردیم و برای مدتی سرگردان بودیم. ابتدا برای چند ماه در فرانسه و سپس در ایالات متحده اقامت گزیدیم. اکتاویو به برگزاری کلاس‌هایی در دانشگاه‌های مختلف اقدام کرد. از او برای افتتاح کرسی سیمون بولیوار در کمبریج انگلستان دعوت به‌عمل آمد (و بعدها توسط کسانی مانند: ماریو بارگاس یوسا، کارلوس فونتنس و سایرین اداره شد) ما در آن‌جا یک‌سال اقامت کردیم و آن‌جا بود که اکتاویو گریش خاص را نگاهاشت.

در اواخر سال ۱۹۷۱ وارد مکزیک شدیم. چون خانهای نداشتیم در آپارتمان کوچکی در محله سان آنخل سکنتی گزیدیم. در همین دوره اکتاویو مجله

پلدرد را پایه‌گذاری کرد. در سال ۱۹۷۲ از اکتاویو برای ایراد یک سخنرانی در دانشگاه هاروارد دعوت شد. و در آن‌جا کتاب دیگری منتشر کرد... و باز خانه‌دوشی‌ها ادامه یافت.

من برای اولین بار در سال ۱۹۶۷ به مکزیک سفر کرده بودم چراکه اکتاویو باید به کالج ملی می‌پیوست. مثل همیشه، مکزیکی‌ها مهربان و مهمان‌نواز بودند (اکتاویو می‌گفت: به‌خصوص با تازه‌واردین) و از ما دعوت‌های زیادی برای صرف شام و مهمانی به‌عمل می‌آمد. فصل تابستان بود و اولین مهمانی شامی که در آن شرکت کردیم در خانه لوپه ریورا بود که از دیدن خورشتی محلی و مخصوص حیرت‌زده شدم، این خورشت از لفل قرمز با سوس مخصوصی از گردو تهیه شده بود. روز بعد نیز در مهمانی شام دیگری، باز با همین خورشت از ما پذیرایی شد و نزدیک یک‌ماه تمام دوستان ما که می‌خواستند خیلی برای ما سنگ تمام بگذارند، از همین غذا برایمان می‌پختند. دیگر نزدیک بود مریض بشوم که یکی از دوستانمان ما را به ایالتی در جنوب مکزیک دعوت کرد و برای چند روزی از آن غذای کذایی خلاص شدیم. ولی آن‌جا هم پس از چند روز باز روز از نو، روزی از نو!...

اواخر سال ۱۹۶۵ مدتی را با گوستاس پاپائوز در خانهای ویلابی نزدیک معبد ماهابالی پورام Mahabalipuram در جنوب هندوستان و در کنار دریا گذراندیم.

یک روز صبح گوستاس حیرت‌زده ما را صدا کرد و گفت: برای سومین بار است که یک لنگه از جوراب‌هایم گم شده است! روزهای بعد هم این موضوع تکرار شد و بیچاره گوستاس دیگر بدون جوراب ماند و پشه‌ها پاهای او را با ولع تمام نیش می‌زدند! شب‌های زیادی راجع به این ماجرا که نامش را راز جوراب گذاشته بودیم، با هم صحبت کردیم. گوستاس اعتقاد داشت (از سر شوخ‌طبعی) که این جریان کار فرقه‌ای است که اعتقاد دارد خدای ویشنو در هیأت یک جوراب حلول کرده است و اکتاویو می‌گفت کار یک گروه سیاسی است که جوراب را مظهر تنفر از امپریالیسم غرب می‌دانند! یکی از همین شب‌ها، در زیر نور ماه شاهد بودیم که چگونه یک موش لنگه‌جوراب قرمزی را (که شاید آخرین جوراب سالم باقی‌مانده هم بود) با خود از دیوار بالا می‌کشد! این کشف بسیار مهمی بود، اما هنوز هم این سؤال راز خودم می‌کنم، که این چرا فقط یک لنگه از هر جفت جوراب را می‌دزدید؟ به‌قول یکی از دوستان: این موش یک کلکسیونر بود!

و اما آخرین سؤال و آخرین جواب ماری - ژر پاز:

□ اکتاویو به عنوان همسر...

● او همسر بهتری است تا یک نویسنده...